

از افق «هن» تا آفاق «ما» (دو کتاب، یک نقد، یک معرفی)

پرویز رستگار

درآمد

شگفتی آفرینیهای رنگارنگ حلقه‌ای از حلقه‌های بی‌شمار زنجیره زندگی که نقشی انکارناپذیر در سیکل و چرخه حیات دارد و «انسان» نامیده می‌شود، تجلیهای گوناگون و خودنماییهای جوراجوری داشته و دارد؛ ویژگیهایی که قرن‌هاست بیولوژیستها را تنها در عرصه پیچیدگیهای بخش خاکی و بعد فیزیکی انسان - یعنی بدن و اجزای آن که در مجموع، ارگان و اندام او را شکل می‌دهند - سخت درگیر خود کرده است و هرگز نیز گریبان صدها تحقیق عمیق و هزاران پیش‌فرض و فرضیه جدی و جاندار را در زمینه سطح و عمق بخشیدن به این دست‌کاوشهای عقلانی رها نخواهد کرد!

با این همه، آنچه بیش از عرصه جسم و ارگان، بی‌کرانه و سرگردانی آفرین است، دنیای جان و روان انسان و تو در تو بودن و لایه به لایه نمودن آن است؛ دنیایی که هزاران عامل شناخته و ناشناخته بیرونی - چون خانواده، دوست، معلم، جامعه، حاکمیت‌های سیاسی، روابط اقتصادی، شرایط آب و هوایی و زیست‌محیطی - و درونی - چون عوامل وراثتی و ژنتیکی، موتاسیون و جهشهایی که در سر برآوردن یک باره صفتهای خفته در اعماق پنهان سلول نقش دارند، کروموزومها و شکستهای کروموزومی که «کراسینگ اوور» (Crossing Over) نام دارند - آن را می‌سازند و همگی آنها - چه پارامترهای درونی و چه مؤلفه‌های بیرونی - ما را به یک نکته رهنمون می‌شوند: نیروی بی‌مانند انعطاف‌پذیری و مانوردهندگی خمیرمایه وجودی انسان!

قرآن کریم در لایه‌لای سخنی گله‌مندانه از زبان حضرت نوح (ع) و رویارو با سرگرائانی که ایمان به خدای یکتا را بر نمی‌تافتند - و عملاً نیز بر نمی‌تابند و این مشکل تاریخی بشر هنوز هم به

دنبال نارسایی خرد او در کار محاسبه خردمندانۀ سود و زیان، همچنان به قوه نخستین خویش قد برافراشته مانده است - می‌فرماید: [ما لکم لا ترجون الله وقاراً - وقد خلقکم اطواراً]؛ شما را چه می‌شود که از عظمت خداوند نمی‌ترسید - و حال آنکه شما را گونه‌گون آفریده است.^۱

این فرمودۀ فناناپذیر که شاهکاری از پیوند کوتاهی کلام با ژرفایی پیام است - سوگمندانۀ - در لایه‌لای سخنان حجم انبوهی از مفسران، در اندازه نگاه یک جانبۀ قرآن کریم به - تنها - شاکله جسمی و فیزیکی آفرینش انسان، فروکاسته شده است^۲ و برخی دیگر از آنان نیز که خواسته‌اند پای یک احتمال امروزی‌تر - و به اصطلاح، نوآمدتر و به روزتر - را به میان بکشند، باز هم نتوانسته‌اند از یادآوری رازگشاییهای تازه علم جنین‌شناسی از اسرار آفرینش انسان و جابه‌جاییهای هسته نخستین تولد یک نوزاد از شکل تک‌سلولی به قالب پر سلولیهای بعدی آن، خودداری کنند!^۳

تنها کسانی - حداکثر - انگشت‌شمار توانسته‌اند با عنایت به روایتی از امام باقر(ع)، از شمول گسترده دو آیه مورد اشاره و فراگیری آنها در ارتباط با ویژگیهای روحی و روانی انسانها نیز سر درآورند،^۴ با آنکه ید بیضای خداوندی در کار خلقت انسان - این گل سر سبد آفرینش و شاهکار هنرهای زیبای همه عصرها - که شایسته دریافت مدال لیاقت [فتبارک الله احسن الخالقین]^۵ است، ساختن و پرداختن روح و روانی است که واکنشها و رفلکسهای رنگارنگ، پیچیده و پیش‌بینی ناشدنی دارد و کفر و ایمان که خود را در گرایشهای دینی و مذهبی نشان می‌دهند، تنها دو نمونه از بی‌شمار بازخوردهای آن‌اند.

گزارش، نه داوری

شاید بتوان گفت: داستان آفرینش - در ایستگاه نخستین خود - با عبارت «یکی بود، یکی نبود» میان انسانها در همه عرصه‌ها، یگانگی و یکرنگی بود و هنوز بی‌رنگی، اسیر رنگ نشده بود.» آغاز شده است، اما هرگز این ویژگی آرمانی با گذشت سالها پس سال و قرن‌ها پی قرن، نتوانست پا بر جا بماند و هزار و یک عامل درونی و بیرونی که پیشتر بدانها اشاره کرده‌ام، بر همه رفتارها، گرایشها و گزینشهای آدمی تأثیری سخت ریشه‌دار و گریز ناپذیر نهادند و آن اندازه فاتحانه و در امان از هرگونه اقدام بازدارنده تاختند، پیش آمدند و خودنمایی کردند که دیگر نمی‌توان حتی دو نفر را پیدا کرد که در تفسیر و تحلیل پیش پا افتاده‌ترین جنبه‌های زندگی روزمره نیز هم‌آهنگ و هم اندیشه باشند! ماجرای پر فراز و نشیب کفر و ایمان و پیوندهای درونی هر یک با تک‌تک سلولهای روح انسان - آن هم در عمیق‌ترین زوایای پنهان آن - و درگیریهای بی‌پایان بیرونی هر کس برای حفظ ایمان خود و تغییر ایمان دیگران که نام دیگرش «کفر» است (!) که جای خود دارد و مثنوی‌ای هفتاد من کاغذ است!! صاحب این قلم بی‌آنکه بخواهد در اینجا و در این نوشتار پر کم و کاست و کوتاه، عوامل پیچیده و رنگارنگ کفر و ایمان را بازگو کند و یا اساساً تصویری پذیرفتنی و انسان شناختی از آن دو داشته باشد، در صدد است بیش از آنکه در مقام داوری باشد، از جایگاه گزارش آنها سخن بگوید.

ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، در دنیایی به سر می‌بریم که حتی اگر آن را نقد شدنی و ناپسند هم بدانیم (و این، کاری است در مقام داوری و صدور حکم و ما هم اینک برکنار از آنیم)، جهان واقعیت‌هایی گریزناپذیر است که خود را به ما تحمیل می‌کنند. پایداری کلیسا و روحانیت کاتولیکی در برابر کاوش و کلام خردمندانه گالیله، نمونه‌ای ساده از فروافتادن طشت رسوایی این‌گونه نادیده گرفتن واقعیتها از بام تاریخ است. آنجا که همگان همان‌گونه می‌اندیشند که «من» می‌اندیشم، همان کس را می‌ستایند که «من» می‌ستایم و در یک کلمه، همه «من»‌اند، ناکجاآبادی است که - دست کم - در این روی سکه زندگی - حتی بر فراز ابرها و در سرزمین رخ دادن داستان «جک» و غول نشسته بر فراز «ساقه لوبیا»^۶ یش نیز - نمی‌توان سراغش را از کسی گرفت!

نتیجه منطقی چنین نگاهی آن نیست که ما دست بسته و پا شکسته، به جبر و تحمیل واقعیتها تن داده، «دست و پایی نزنیم». البته، پاره‌ای واقعیتها - چون گردش زمین به دور خورشید - با هیچ یقه‌درانی و سیلاب اشک روان ساختنی، بازگشت‌پذیر و دگرگون شونده نیستند، اما این، همه داستان هم نیست؛ تمرین تحمل کردن، بازگذارن عرصه‌های گفت‌وگو و ارتباط و نراندن هر سخن و اندیشه‌ای - به ویژه، اگر نوین و نوآمد باشد - به کوچه بن بست ارتداد و انحراف، از پیش، «چک سفید» بطلان بی‌گفت‌وگو و بدون چون و چرا برای گزینشها و گرایشهای دیگران نکشیدن، تلاش در هم سو کردن دیگران با خویش - در کنار اصراری محققانه و پیراسته از سیاهیهای عناد و تحقیر، بر سر آرا و اندیشه‌های خود داشتن - و... همه و همه می‌توانند ما و همه بشریت را برای هر چه به هم نزدیک‌تر شدن در عرصه ایمان و مذهب و انتخاب الگویی - اگرچه نه دقیقاً یکسان، بلکه تا حد امکان - متشابه و متقارن، یاری دهند.^۷

پارامترهای یاد شده حتی اگر نتوانند در جنبه ایجابی و ایجاد الگویی یکسان یا نزدیک به هم در عرصه ایمان و اعتقاد، کارآمد باشند و «متاع کفر و دین» همچنان «بی‌مشتري» نماند، دست کم می‌توانند ما را در آسوده زیستن در کنار یکدیگر و دوری هر چه بیشتر از تلخی طعن‌ها و کنایه‌ها که بارها جای خود را در درازنای تاریخ، به شمشیر و سرنیزه و توپ و تانک داده‌اند، یاری رسانند.

با این همه، اگر کسی پافشارانه، همچنان بخواهد بر طبل تفرقه و تمیز آشتی‌ناپذیر «من» سر تا پا حق از «او»ی سر تا پا باطل، بکوبد و دیگران را امروز که دستش کوتاه است، تفسیق و تکفیر و فردا که - فرضاً - دستش می‌رسد، به پذیرفتن اندیشه‌ها و اعتقادات خود وادار کند و از ابزار و اسباب «مولد ایمان» چون داغ و درفش سود جوید، همان اشتباه استراتژیکی را کرده و همان راه صدها بار طی شده‌ای را در پیش گرفته است که دیگر ساده‌لوحان تاریخ کرده‌اند و در پیش گرفته‌اند؛ «به تجربه ثابت شده است که اندیشه‌های تحمیلی، آرای بی‌خطاکار و سست بنیادند، چنانکه مائوتسه تونگ چنین کرد و کوشید جامعه چینی را رنگی یگانه دهد و به روشی یکسان وادارد. وی از این نکته که اجتماع برای

پیشرفت خود نیازمند تنوع است، غفلت ورزید و از همین روی، دیدیم چگونه جانشینانش او را تخطئه کردند و راه دگرگون کردن میراث‌های او را در پیش گرفتند.^۸

آن‌ان که نمی‌خواهند واقعیت‌گریزناپذیر تنوع آرا و عقاید مذهبی و دینی را بپذیرند و هزار و یک عامل درونی و بیرونی را که در گرایشها و گزینشهای آدمی پادرمیانی می‌کنند، به رسمیت بشناسند - گویا انسان را ماشینی بی‌اراده می‌دانند که هرگونه کوشش کنند، بره‌وار و برده‌کردار، پاسخ از پیش خواسته شده را می‌دهد! - سر خود را به دو صخره سرد و سفت می‌کوبند: نادیده گرفتن واقعیتها و ساده انگاشتن امر پیچیده و کثیرالاضلاع ایمان و اعتقاد.

تنوع، تشیع و تسنن

دوگانگی پیروان تشیع و تسنن در گرایشهای مذهبی خود - در کنار یگانگیها و هم‌خوانیهای پر شمار دینی - نمونه‌ای از تنوع‌پذیریهای آدمیان در بستر اندیشه‌ها و باورهاست؛ نمونه‌ای که می‌توانست - در عین حال - نشان‌دهنده سرفرازی پیروان دو مذهب یاد شده در میدان شکیبایی و بردباری و زیست برادرانه - و دست کم، دوستانه و انسانی - باشد، تا این هر دو دسته که علی(ع) را بزرگ می‌دارند و او را یا مفتخر به امتیاز «عصمت» و یا آراسته به بالاپوش «عدالت» می‌دانند، در اندازه آنچه خود آن حضرت خطاب به مالک‌اشتر فرمود و این کارگزار شایسته و برجسته خویش را یا برادر مصریان مسلمان و یا شهروندی همانند مردم غیر مسلمان آن دیار خواند،^۹ نشان دهند ناتوان از وفاداری به این رهنمود فوق حقوق بشری آن بزرگوار نیستند، اما سوگمندانه چنین نشد و کوتاه‌بینی‌ها و بلندپروازیهای برخاسته از تمامت‌خواهیهای احساسی و عاری از محاسبه خردمندانانه، تودرتوی تاریخ و جابه‌جای جغرافیا، دیده‌ها و شنیده‌ها، ذهنها و زبانها و نوشته‌ها و گفته‌ها را از کشتارها و خونریزیها، طعن‌ها و طعنه‌ها، تضعیفها و تمسخرها و در نهایت، دودلیها و دوراهیها آکنده کرد و پیروان این دو گرایش نه تنها نتوانستند دو برادر که حتی دو دوست باشند و هر یک به فراخور کوتاهیهای خود، صحنه‌هایی آفرینند که بازگویی و بازخوانی دیگر باره آنها، بازتابی جز دردآلودگی دل و انباشت اندوه ندارد!

خوشبختانه در یک سده بازپسین، مردان بزرگی از تبار خاندان والا گهر رسول خدا(ص) و از تخمه همان مرد مردی که بزرگوارانه پیامدهای انتخابات سقیفه را تاب آورد و در برابر آن، فراتر از یک واکنش احساسی، موضعگیری‌ای حکیمانه و محاسبه‌مند داشت - یعنی امام علی(ع) - به پا خاستند و «شرف‌الدین» نامها و «بروجردی» نشانها، با باز کردن درهای گفت‌وگوها و کنش و واکنشهای دوستانه و خردمندانانه با «شیخ محمود شلتوت» اسمها و «شیخ سلیم بشری» رسمها، کوشیدند تا دیوارهای بلند بی‌اعتمادی و کوههای یخی و قطور دلسرد را که میان پیروان یک پیامبر و جهت‌یافتگان یک قبله به آسمانها رفته بود، از میان بردارند و آب کنند.

این تلاش‌های خجسته، سالها پیش از آنکه خرد جمعی انسانهای متمدن قرن بیست و یکم بتواند اکسیری به نام «گفت‌وگوی تمدن‌ها» و «گفت‌وگوی ادیان بزرگ» را - البته، در چارچوب مؤثر، بدون تشریفات و بی‌تعارف و جدی خود - بشناسد، پیش‌تاز این عرصه شد و در دنباله زندگی ساده - اما صمیمانه خود که در دوری از ریخت و پاش‌های بی‌حاصل کنگره‌ها و سمینارهای هزینه‌بر، نفس می‌کشید و دم می‌زد - در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی، به رخداد سر تا پا دگرگون‌کننده سیستم سیاسی حاکم بر ایران، برخورد و از همان سالهای آغازین این تلاقی، با ابتکار ژرف‌بینانه و هوشمندانه شاگرد برجسته مکتب همه‌جانیه‌نگر حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی (قده)، با تبدیل مناسبت زاده شدن حضرت رسول اکرم (ص) به هفته‌ای برای نزدیک شدن رهروان همان پیامبر خاتم خدا - مناسبتی که تا پیش از این ابتکار، نمونه‌ای از چند دستگ‌های شیعه و سنی، آن هم به بهانه زادن رسول منادی «اعتصام به حبل الله و پرهیز از پراکندگی»^{۱۱} بود!! - فاز نوینی را پیش پای خود دید و از یک سو، با حسن استقبال برخی خواص دو مذهب و از سوی دیگر، با سوء برداشت برخی دیگر از آنها، رویارو و درگیر شد.

وحدت یا اتحاد؟

پیش از آنکه سخن خویش را ادامه دهم، یادآوری یک نکته را همین جا و در متن - نه در جای دیگر و در پانویس یا پی‌نوشت - شایسته و بجا می‌دانم:

چه نیکوست دقت و ظرافت در همه ابعاد ریز و درشت زندگی - حتی آنهایی نیز که پیش پا افتاده به شمار می‌روند - زینت و زیور کارها باشد و مثلاً مهم‌تر بودن «مسمی»، ما را از حسن سلیقه در کار انتخاب «اسم» دور نسازد، چرا که چه بسا همین اندازه لغزیدن و «احتمال را در امور غیر مهمه، منجز ندیدن»، ۱- گاه پیامدهای ناگواری را - دست کم، برای کج‌اندیشان، بدخواهان و بهانه‌جویان - پیش می‌آورد و ۲- اگر هم چنین نشود، حداقل، زبان دیگران را برای انتقاد از میزان دقت نامگذار و «جاعل اصطلاح» باز می‌کند!!

برای یادآوری نمونه پیامدهای نوع دوم، کافی است به فقدان دقت فقیه نامور شیعه در عصر زندیه، مرحوم آقا وحید بهبهانی اشاره کنم که در مقام جعل اصطلاح «دلیل فقاهتی» در برابر «دلیل اجتهادی»، واژه «فقاها» - با فتح فاء^{۱۱} - را که به اصطلاح اهل ادبیات عرب، مؤنث لفظی و دارای «تاء منقوطة و مربوطه» است، «فقاھتی» ثبت کرده است^{۱۲} نه «فقاھی»، با آنکه چنان تائی در چنین مقامی حذف می‌شود،^{۱۳} چنانکه در «کوفی» و «بصری» هم حذف شده است.^{۱۴}

اما داستان پیامدهای نوع اول، از قرار دیگری است! رها کردن ظرافت نامگذارهای مؤلّف این‌گونه پس‌لرزه‌ها به امید خدا یا به خوشدلی درک مخاطب و سر دادن شعار «عاقلان دانند» و رجز «ناگفته پیداست»، دردسر آفرین و جنجال برانگیز است و ما در ادامه همین نوشته، چشمه‌ای از این‌گونه کژتابیها را نشان خواهیم داد.

واژه «وحدت» از همان آغاز و در ایستگاه نخستین مفهوم خود، با یک چیز سروکار دارد و از یگانگی و یکتایی آن گزارش می‌دهد،^{۱۵} اما واژه «اتحاد» که محصول انتقال ماده «و ح د» از دنیای ثلاثی مجردها به سرزمین ثلاثی مزیدهاست، گاه با یک شیء یا یک شخص سروکار دارد و به همان معنای تازه گفته شده است^{۱۶} و گاه از دو شیء یا دو شخص - با همان معنای پیشین^{۱۷} - گزارش می‌دهد^{۱۸} و در نهایت، از دو شیء یا دو شخص که در عین دو تا بودن و ثبات صبغه «اثنیت» و حفظ شخصیت مستقل و دوگانه خود، خواهان اتفاق و همدلی و نزدیک شدن به هم‌اند،^{۱۹} به ویژه، در عرصه عمل یا خطوط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی.^{۲۰}

آنچه از دیرباز - پیش از انقلاب و پس از آن - دل‌مشغولی و دغدغه خاطر حامیان و بانیان نزدیکی مسلمانان شیعه و سنی به یکدیگر بوده است، نه «وحدت» - به معنای اضمحلال و رنگ باختن هر یک یا نابودی یکی به بهانه بود دیگری - که اتفاق، نزدیکی و همدلی آنها - همان معنای سوم واژه «اتحاد» - بوده و هست.

البته، درآمدن نه تنها شیعه و سنی، بلکه همه انسانها - با هر گرایشی - به خانه یک ایمان و یک آیین چیزی نیست که خواسته کسی نباشد، اما چنین آرمانی - براساس تجربه‌های دیرپای تاریخی - تنها در سرزمین آمال و رؤیایا رخ می‌دهد و بس، چنانکه ورود و خروج از یک گرایش به دیگری نیز امری است نه فرمایشی و سفارشی که به جمع‌بندیهای شخصی آدمیان بازمی‌گردد. به همین دلیل، دمیدن در این کوره و دوییدن در این پیست ناهموار، وجهه همت بانیان نزدیکی شیعه و سنی به هم نبوده است وگرنه، نمادیان «قرب» و اتحاد - خودشان - به سردمداران «بعد» و افتراق تبدیل می‌شدند و یک بار دیگر، محصول کار «سرکه انگبین» و «روغن بادام»، «صفرا فزودن» و «خشکی نمودن» می‌شد!! بنیانگذاران اتحاد و همدلی مسلمانان، خواهان توجه عمیق پیروان واپسین پیامبر خدا(ص) به «محاسبه موقعیت» و دوری از نشستن بر سر شاخ و بریدن بن آن‌اند. درگیر شدن در دفاع از اندیشه‌ها و باورهای خود و دفع ایمان و اعتقاد دیگران - آن هم از سر لجاج و با عنان رها شده احساس - مصداق مضحک سوراخ کردن کشتی‌ای است که قرار است همه مسلمانان - بلکه بشریت - را به ساحل مقصد برساند.

کدام خرد زمینگیر نشده‌ای می‌پذیرد، درونیان یک خانه با هم درآویزند و با بیرونیان آن، بهتر و بردبارتر درآمیزند؟!^{۲۱} از دست به گریبان شدن دوستان و انگشت نما شدنشان نزد دیگران، کدام خردمندی - چه شیعه و چه سنی - می‌تواند دفاع کند؟! کدام شیعه و سنی‌ای می‌تواند با درد اشتیاق گستراندن اسلام در جهان و فراخواندن دیگران به پذیرفتن این دین، تلاش و تکاپو کند و انسانیت درگیر در جنگها و درگیریهای پیدا و پنهان را به سوی همدلی و صلح و سلام مسلمانی براند و در عین حال، با لبخند تمسخرآمیز و پوزخند افسوس برانگیز مخاطبان غیر مسلمان خود رویارو شود که: شما مسلمانها بهتر است به جای افزودن شمار و آمارتان، با همدیگر کنار بیایید و در آرامش زیستن را

خودتان تمرین کنید.^{۲۲} ما به اسلام - با کدامین تفسیرش - ایمان آوریم که تفسیر دیگر، کفر و باطلش نداند و پیروانش را نجس و واجب‌القتل نخواند؟!

مناذیان و مبتکران هفته «وحدت» و حامیان این دکترین کارگشا که ریشه در به رسمیت شناختن حق گفت‌وگو و احترام به شخصیت علمی و اعتقادی دیگران دارد، از دیرباز، خواهان چنین هم‌دلی دست‌یافتنی‌ای بوده‌اند، نه به راه انداختن بساط جر و بحث‌های بی‌پایان و بی‌بازده - یا بسیار کم‌بازده - و پر هزینه شیعه کردن سنیان و سنی کردن شیعیان که نه چیز تازه‌ای است و نه قرنهاست معجزه‌ای از آن برخاسته است!

با این همه، کوتاهی کردن در گزینش نام مناسبی برای مناسبتی که افتراق ناشی از تفاوت دو گرایش مذهبی مسلمان را در کار تعیین میلاد رسول اکرم(ص)، به بهانه‌ای برای اتحاد و اقتران تبدیل کند و لغزش در گزینش واژه‌ای مناسب که لازمه طبع خطاکار آدمی است، سبب شد تعبیر «هفته اتحاد» جای خود را به «هفته وحدت» بدهد و سوءتفاهم‌هایی را در داخل و خارج کشور برانگیزد، با این گمان نادرست هیاهوگران که رسالت «هفته وحدت»، یکی کردن مسلمانان در عرصه اعتقادات و گرایش‌های مذهبی است و بدین ترتیب، «یکدلی» را با «یگانگی» خلط کرده، در محافل شیعی هشدار دادند: «می‌خواهند شیعه‌ها را سنی کنند!» و در محافل اهل سنت نالیدند: «می‌خواهند سنیها را شیعه کنند!»

یک اتفاق کاملاً ساده!

به گزارش عامیانه چگونگی شکل‌گیری یک ضرب‌المثل، دو تن - یا دو برادر - که از قضا، خیلی هم «زرنگ» تشریف داشتند، برای پر کردن کیسه خود با سرکسیه کردن یک پادشاه، به دربار او راه یافتند و در برابر دریافت بودجه‌ای هنگفت، وعده دادند لباسی شگفت‌آور و بی‌هتما برایش بدوزند؛ پوشاکی که یک ویژگی استثنایی داشت: تنها کسانی که «حلال‌زاده» بودند، می‌توانستند توفیق تماشای آن را بر بالای ذات اقدس ملوکانه پیدا کنند!

پادشاه و درباریان‌ش برای فرارسیدن روز موعود، لحظه‌شماری می‌کردند که ناگهان دو خیاط «زرنگ» در حالی که دست‌های خود را به جلو گرفته بودند - گویا پارچه یا پوشاکی را بر روی آنها حمل می‌کنند - وارد شدند.

چیزی دیده نمی‌شد! با این وجود، پادشاه برهنه شد و لباس خیالی را پوشید. همه درباریان با مشاهده چنین پوشاک برازنده‌ای (!)، به تعریف و تمجید پرداختند و دو «زرنگ» هم گردن می‌افراختند! پادشاه برهنه ماند و دم برنیآورد. درباریان دم برآوردند و ستایشها کردند. دست خیاط‌های «زرنگ» رو نشد و مشتشان نیز بازنگردید، زیرا هر کس گستاخی می‌کرد و در بی‌همتایی فرآورده کارگاه «زرنگ‌ها»، کم‌ترین تردید یا مخالفتی می‌کرد یا - العیاذ بالله - آن را اساساً نادیده می‌گرفت، «حرام‌زاده» بودن خود را افشا می‌کرد!!

ضرب المثل «حلال زاده می بیند» که در مقام کنایه از تحمیل به مخاطب و واداشتنش به پذیرش بی چون و چرای ادعای متکلم به کار می رود، زبان حال کسانی است که خیلی خونسرد با دیگران گفت و گو می کنند به شرطی که «در پایان، تسلیم حرف من باشی!» و یا با آنها به بحث و احتجاج می پردازند با این پیش شرط ساده و بی اهمیت که «حق با من باشد!!» و گرنه، هر کس با آنان مخالف باشد، به ناچار و بدون تخفیف (!!!)، باید در بایگانی پرونده های هنجارهای اخلاقی و روابط آمیزشی مادر خویش، کندوکاوی موشکافانه و - صد البته - بی طرفانه داشته باشد!!

بر همین اساس بی قیاس و کاملاً آکادمیک (!) بود که چندی پیش، یک اتفاق کاملاً ساده افتاد؛ فردی که به طور خودخواسته، خودساخته و خودخوانده، «مرجع عالیقدر جهان تشیع» شده است، دست به قلم برد و کتابی در قطع جیبی نوشت که از باب «مدح عطار از مشک خود»، «کتابی است تفسیری عمیق، روایی دقیق، علمی، دین شناسی،^{۲۳} مذهب شناسی،^{۲۴} اعتقادی، انتقادی، تربیتی، کلامی، انسان شناسی،^{۲۵} روان شناسی،^{۲۶} جامعه شناسی،^{۲۷} اخلاقی،^{۲۸} اجتماعی و سیاسی و... براساس دو منطق عقل و دین»^{۲۰} داستان از این قرار بود: در دورانی که جهان به دهکده ای کوچک تبدیل شده، عصر، عصر ارتباطات و اینترنت است و چیزی از کسی پنهان نمی ماند، «افراد نامعلومی (!!) به عنوان نمایندگان سنی مذهب در مجلس شورا»،^{۳۱} به «نه نفر از آقایان حوزه علمیه قم»^{۳۲} نامه ای می نویسند و درباره سه پرسش خود، پاسخ می خواهند که از این میان، «پاسخ شیوخ سه گانه»^{۳۳} در یکی از مطبوعات کشور، چاپ و پراکنده می شود. «مرجع عالیقدر جهان تشیع» که از این «پاسخهای بی رویه»^{۳۴} و «ضد شیعی»،^{۳۵} سخت برآشفته می شود، به دنبال اعتراض همه جانبه اقشار گوناگون مردم داخل و خارج کشور - مانند برخی از «آیات عظام آذری زبان مقیم حوزه علمیه قم»،^{۳۶} «فضلاهی عربستانی مقیم قم»،^{۳۷} «علمای اعلام پاکستان»،^{۳۸} «اساتید دانشگاه تهران»،^{۳۹} «علمای اعلام مشهد مقدس»،^{۴۰} «اعاظم تهران»،^{۴۱} «فضلاهی آذربایجان شوروی» (۱۴)،^{۴۲} «بازاریان با ایمان»،^{۴۳} «مداحان با ولا»^{۴۴} و «خانمهای متدینه اصفهان»^{۴۵} - در صدد برمی آید با نگارش کتابی در قطع جیبی، در برابر بدعت «وحدت شیعه و سنی» ایستاده، مشکل تاریخی گرایش اکثریت جامعه مسلمان را به یک باور مذهبی، به راحتی و بی دغدغه حل کند؛ به همین سادگی!!

«معظم له» (!) با نگارش این کتابچه، ضمن آنکه «شیوخ سه گانه» را «اولی»، «دومی» و «سومی» می نامد^{۴۶} و بدین ترتیب، می خواهد هم پوشانی و تطبیق این سه تن را با سه خلیفه مسلمانان صدر اسلام تداعی کند، بررسی «اشکالات وارده بر پاسخهای اولی و سومی» را به جای دیگر موکول کرده،^{۴۷} راه پاسخ دادن به مرجع «دومی» را در پیش می گیرد؛ نوشته ای سرشار از نالستواری متن در عرصه نگارش و ویرایش، بدگویی، تندی زبان قلم، متکی به کمک دنده و دوپینگ «گرفتن دستور از امام زمان (عج)»،^{۴۸} خواب^{۴۹} و مکاشفه^{۵۰} و مستند به شعر^{۵۱} - از جمله، به زبانهای طبری^{۵۲} و آذری^{۵۳} - «روایات درباره خروس (!)»^{۵۴} که «بسیار است»^{۵۵} و ارجاعات متعدد به نوشته دیگرش، «تفسیر کبیر بصائر»^{۵۶}.

بدین ترتیب، این «مرجع عالیقدر جهان تشیع» که «قهرأ» (!) اصول فقه هم بلدند، از باب «وجوب عقلی - و شاید هم شرعی - نصب سُلْم» برای «صعود به فوق سطح» و نیز گذر از «وجوب غیری اهانت به یکی»، به منظور رسیدن به «وجوب نفسی لجن مال کردن دیگران»، با «سفیه» و «مخدوش الفکر» خواندن مرجع «دومی»،^{۵۷} پلی می‌زند برای فحاشی کردن و پرخاش به مسئولان سیاسی طراز اول کشور.^{۵۸}

کتاب «معظم له» (!) که در فضای ولایت‌مآبیه‌های کذائی و تحت تأثیر قاعده کلیه حقه «حلال‌زاده می‌بیند» (!) نوشته شده و مزین است به یادآوری این نکته کاملاً ساده که «بر هیچ مسلمان حلال‌زاده و محقق اندیشمند در رویدادهای جانکاه تاریخ اسلامی پوشیده نیست...»، محصول سرسپردگی آن جناب به دکترین درخشان شاه اسماعیل صفوی ۱۵ ساله تهدیدکننده «رعیت سرکش» به شمشیر^{۵۹} و نیز نتیجه دروغ ایشان بر تعطیلی یک «سنت حسنه با سابقه چهارده قرن»^{۶۰} است که - به ادعای آن «مرجع عالیقدر جهان تشیع» - «در میان علمای بزرگ و حوزه‌های علوم دینی و شیعیان با ولاء از شهر و روستا ادامه داشته است».^{۶۱}

مضامین و فرازهای این شاهکار پیوند عقل سلیم و احساس مستقیم (!) - به ویژه در بخشهای پایانی فصل دوم که سرشار از تحقیقات رشیکه و اکتشافات بی‌بدیل و موشکافانه است!! - بی‌نیاز از هرگونه نقد و نقادی است و تنها آنچه در این مقاله، یادآوری می‌شود، وهمی است که برای «مرجع عالیقدر جهان تشیع»، در ارتباط با برداشت نادرست و سطحی وی از تیترو تعبیر «هفته وحدت» پیش آمده و در نتیجه، آن جناب در «پاسخ بسیار عمیق و دقیق»^{۶۲} خود - آن هم در «فرصت محدود»^{۶۳} - میان مفهوم واژه‌های «وحدت» و «اتحاد» خلط فرموده‌اند، با آنکه اندک درنگی در گفتارها و کردارهای بانیان و حامیان اتحاد مسلمانان با یکدیگر - از پیش از انقلاب و پس از آن - برای در نفلتیدن در چاه چنین کج‌اندیشیهایی بس است! دقت کنید:

بنابراین، تنها دین مبین اسلام ولایی براساس فطرت انسانی، استوار است که انسانیت انسان جز با چنین دینی محقق نمی‌گردد،^{۶۴} همان طوری که همه انسانها دارای یک فطرت توحید و در انسانیت، همه مشترک‌اند، باید دارا و تابع یک دین و یک مذهب براساس همان فطرت و انسانیت مشترک باشند و آن، جز دین مبین اسلام و مذهب شیعه نیست.^{۶۵}

بدون تردید، کسانی که شعار بی‌شعور وحدت (نکبت) بین شیعه و عامه و تقریب بین ادیان، مذاهب، ملل، نحل و مسالک و... را سر داده‌اند... یا معنی وحدت در امور اعتقادی را نفهمیده و به حقیقت دین مبین اسلام، جاهل و نادان و با فطرت توحید، بیگانه و با خالق خویش، نامحرم و از مفهوم انسانیت به دورند - که غالباً [هم] همین‌طورند - و یا خودفروخته، خودباخته، فرومایه، هویت از دست داده و مزدور و عامل مستقیم یا غیر مستقیم بیگانه‌اند، اگرچه دم از دین، مذهب و تقدس زنند!^{۶۶}

پس هیچ انسان عاقل و خردمندی نمی‌تواند [بی‌طرفانه] بگوید: «ما نمی‌گوییم: شیعه، سنی شود و یا سنی، شیعه گردد»... آیا زمانی که حضرت ولی‌عصر - روحی له‌الفداء - ظهور کرد، می‌فرماید: من نمی‌گویم: شیعه، سنی و یا سنی، شیعه شود؟ و می‌فرماید: موسی(ع) به دین خود و عیسی(ع) به دین خود؟ پس چرا عیسی و ادریس و الیاس و خضر(ع) به آن حضرت اقتدا می‌کنند؟؟؟^{۶۷}

با توجه به بسیاری از آیات قرآن کریم و روایات متواتره بی‌شمار... آیا می‌توان دو خط متعکس، دو طریق متخالف و دو راه متضاد را یکی نمود و به یک هدف مشترک دست یافت؟^{۶۸}

آنها [اهل سنت] تنها در لفظ اسلام با ما وحدت دارند، نه در حقیقت آن، چنانچه [= چنانکه!!] امروز بیش از شش میلیارد بشر بر کره‌خاکی، در لفظ «انسان» با هم وحدت دارند، نه در انسانیت انسان، چه اینکه اکثر انسانها از انسانیت به دورند^{۶۹} و... آنها حتی در کلمه اسلام هم با شما [شعاردهندگان بی‌شعور هفته وحدت (نکبت)]^{۷۰} وحدت ندارند...^{۷۱}

جالب آن است که «مرجع عالیقدر جهان تشیع» در کنار فروگذار نکردن از نثار هر چه دلش می‌خواهد به انسانها، مسلمانان غیر شیعه، شیعیان غیر معتقد به میانی مشعشع ایشان و... می‌نالد که:

آیا سب و لمن هفتاد هزار خطیب مزدور، خود فروخته، خودباخته و فرومایه... به مولای متقیان، امیرمؤمنان، امام علی(ع)، ایذاء و اهانت به اهل بیت عصمت و طهارت(ع) که آیه تطهیر در شأن آنها نازل گردیده، به شمار نمی‌رود؟^{۷۲}

وقتی هیئت یکصدویست نفری به ریاست آقای شیخ اکبر بهرمانی - معروف به رفسنجانی - به عربستان سعودی سفر کردند، امام جمعه مسجدالحرام در مقابل چشمه‌اشان گفت: «شیعه، مشرک، کافر، نجس و بدتر از یهود صهیونیزم [= صهیونیست] است!»^{۷۳}

بازتابی از دغدغه «اتحاد»

باری، بنیاد گرفتن، بالیدن و راه کمال پیمودن نهال دانشهای متنوع که بازخوردی از گسترش تمدن بشری در سطح و عمق خویش است، یکی از جلوه‌های بارز هم‌دلیها و هماهنگیهای انسانها در تکمیل و تعمیق تلاشهای یکدیگر - با شعار «دست در دست هم دهیم به مهر» - به شمار می‌رود.

این سخن، خلاصت و در ترازوی نقد خردمندان، پیشیزی نمی‌ارزد که: دانش یا هنر یا هر یک از بزرگیهای ستودنی در عرصه تأملهای تابه‌تای اندیشه و عملهای تودرتوی عقل، ویژه فلان ملت یا بهمان قاره است؛ آنچه اینک به عنوان تمدن بشری در ابعاد گوناگون علمی داریم، حاصل تشریک مساعی و دسترنج خون‌دل خورندهای انسان چینی، هندی، ایرانی، مصری، یونانی، آلمانی، فرانسوی و دیگر ملیتهای دیروز و امروز تاریخ تمدن انسانی است.

تمدن اسلامی و برآیند جهادهای پیگیر دانشمندان مسلمان نیز بیرون از این قانون کلی و سخن فراگیر نیست و زمین دانشهای رنگارنگی که یا از همان آغاز زندگی خود، در دامان اسلام، زاده شدند و رشد

کردند و یا بیشتر، در میان دیگر اقوام و پیروان دیگر ادیان سابقه داشتند، گام به گام و واجب به واجب، اثر انگشت و رد پای تلاشگرانی برخاسته از قومیت‌های مختلف و باورمند به گرایشها و مذاهب متعددی را بر خود دارد و ادعای انحصار علم و دانش به یک نژاد و یا یک مذهب را به ریشخند و سخره می‌گیرد! یکی از این دانشهای محصول «بازار مشترک» تلاشهای همه مسلمانان، علم حدیث و دو دانش عمده جانبی آن - رجال و درایه - است و کتاب «راویان مشترک» در کنار تأکید بر آشنا شدن هر چه بیشتر مسلمانان با «نقش‌آفرینان تاریخ تمدن دیرین خود»^{۷۳} و با فشاری کردن بر «نقش مؤثر شیعه در روایات فریقین و نیز منزلت و جایگاه راویان اهل سنت در این روایات»^{۷۵} در حال و هوای دمیدن در کوره تقریب، هم‌دلی و هماهنگی مسلمانان - با تفسیر و تعبیری که در فرازهای پیشین این مقاله گفته شد - نیز به نگارش درآمده است.^{۷۶}

صاحب این قلم، بیشتر از این، با درج مقاله‌ای در ماهنامه گرانسنگ آینه پژوهش،^{۷۷} در مقام معرفی و نقد کتاب یاد شده برآمده بود و اینک - افزون بر آنچه گفته شد - یادآوری چند نکته دیگر را نیز سودمند می‌داند:

۱- نویسندگان کتاب نام برده که صاحب این قلم هم یکی از آنان به شمار آمده است، با گشودن تیتراهای - مثلاً - «اسحاق و دانشمندان مسلمان»^{۷۸} و «طبقه و منزلت روایی اسحاق»،^{۷۹} به تعاملهای شیعه و سنی در کار معرفی و چهره‌پردازی یک راوی از یک سو و نیز تلاشها و مجاهدات راوی در دست ترجمه در کار نشر و تدوین حدیث از سوی دیگر، پرداخته‌اند.

۲- نکته دیگری که در تدوین کتاب پیش گفته، از نگاه نویسندگان آن به دور نمانده است، یادآوری یک یا چند روایت در بخشهای پایانی ترجمه هر راوی بوده است. این روایات که گاه فضایل ائمه اهل بیت(ع) را - آن هم از زبان و با پادرمیانی روایانی احیاناً با گرایش اهل سنت - بازگو می‌کنند، می‌توانند نمونه‌ای از چندین و چند بهانه مسلمانان برای نزدیکی آنان به هم و خوش‌گمانی آنها در حق یکدیگر باشند.

همچنین، یادآوری این نکته که راوی در دست ترجمه، از راویان حدیث غدیر نیز هست، همان کارکرد یاد شده را با خود دارد.^{۸۰}

۳- گزینش تیترا - مثلاً - «انس و اهل بیت(ع)»^{۸۱} نیز تا جای ممکن، با انگیزه گشودن نامه سر بسته تعاملهای برخی راویان و محدثان مسلمان با بازماندگان ارجمند پیامبر واپسین خدا، همراه بوده است.

۴- پرداختن به زیر و بمهای زندگی صحابیان رسول خدا(ص)^{۸۲} نیز می‌تواند به رغم روترش کردن برخی دانشمندان به کار گشودن پرونده کرداری و گفتاری پیرامونیان آن حضرت،^{۸۳} مسلمانان و پیروان برخی گرایشهای مذهبی را در تعدیل برخی مبانی کلیدی و کلامی خود و بازنگری در آنها، یاری رساند.

۵- در پایان، یادآوری دیگر باره این نکته - به رغم پرداختن به آن، در مقاله‌ای که بیشتر، صاحب این قلم، آن را برای معرفی و نقد کتاب «راویان مشترک» نشر داده بود^{۸۴} - شاید سودمند باشد:

انصاف باید داد چشم‌داشت برکنار ماندن از هرگونه لغزش و نابسامانی در کار نگارشهایی از این دست که در فضایی از منابع متنوع، پراکنده، پراکنده‌گو و گاه - حتی - تناقض‌آمیز و سرشار از نامها و تاریخها و پیچیدگیهایی در این ردیف، انجام می‌شود، نادرست و بیرون از توان مرزبندی شده انسانهاست، چنانکه ما نیز در دایره تاب و توش خود، بر آن بوده‌ایم که در نگارش مطالب، از مسیر مبارک انصاف بیرون نشویم و رنجش خاطر هیچ‌یک از برادران دینی را فراهم نیاوریم. بسیار تلاش کرده‌ایم اگر لحن نوشته‌های ما ادیبانه نیست، دست‌کم مؤدبانه باشد و چنانچه در این سمت و سو - کم و بیش - کامیاب نبوده‌ایم، پیشاپیش از همه پوزش می‌خواهیم.^{۸۵}

پی‌نوشتها:

۱. سوره نوح / ۱۳-۱۴ (با ترجمه به‌اعمالدین خرمشاهی).
۲. برای نمونه، نک: محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، دوم، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴هـ ق، ج ۲۰، ص ۳۲ و طنطاوی جوهری، الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، چهارم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲هـ ق، ج ۲۳، ص ۲۷۱.
۳. نک: سید قطب، فی ظلال القرآن، هفتم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۱هـ ق، ج ۸، ص ۳۰۲.
۴. ر.ک: محمدتقی مدرس، من هدی القرآن، اول، بی‌جا، مکتبه العلامة المدرسی، ۱۴۱۰هـ ق، ج ۱۶، ص ۴۱۳.
۵. سوره مؤمنون / ۱۴.
۶. آرمانشهری است که فروغ فرخزاد سراغش را از «ستاره‌ها» گرفته و نالیده است:
ای ستاره‌ها، ستاره‌ها، ستاره‌ها
پس دیار عاشقان جاودان کجاست؟!
(نک: فروغ فرخزاد، دیوان اشعار، سوم، تهران، انتشارات ایدون، ۱۳۷۹هـ ش، ص ۴۸).
و سهراب سپهری نیز در قالب «بشت دریاها» نشانی غبارآلودی از آن داده است:
بشت دریاها شهری است که در آن،
پنجره‌ها رو به تجلی باز است.
بامها جای کبوترهایی است
که به فواره هوش بشری می‌نگرند.
دست هر کودک ده ساله شهر،
شاخه معرفتی است...!
۷. نگارش کتاب «المراجعات» و رد و بدل شدن نامه‌هایی دوستانه و صمیمی میان دو عالم برجسته دو گرایش عمده و دیرپای جهان اسلام، نمونه‌ای موفق از «شدنی» بودن انتخاب الگوهای نزدیک به هم و دور از جنجال و جوسازیهای خون‌آلود و خون‌دل‌آلود است!
۸. محمدتقی مدرس، پیشین.
۹. نهج‌البلاغه (نسخه دکتر صبحی صالح)، پنجم، قم، مؤسسة دارالهجره، ۱۴۱۲هـ ق، ص ۴۲۷، نامه ۵۳.
۱۰. سوره آل عمران / ۱۰۳.
۱۱. نک: ابن منظور، لسان العرب، اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸هـ ق، ج ۱۰، ص ۳۰۲ و ۳۰۴.
۱۲. نک: شیخ مرتضی انصاری، فرائدالاصول، چاپ سنگی، ص ۱۹۱ و همان، دوم، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۳۲۲هـ ق، ج ۲، ص ۱۰.

۱۲. همان (چاپ سنگی)، حاشیه میرزا رحمة الله کرمانی.
۱۳. یکی از محشیان کتاب کفایة الاصول، تعبیر «دلیل فقہانی» را نیز در کنار «دلیل فقہتی»، یادآوری کرده است (نک: محمد کاظم خراسانی، کفایة الاصول، با حاشیه میرزا ابوالحسن مشکینی، اول، قم، دارالحکمه، ۱۳۱۶هـ ق، ج ۳، ص ۱۵).
۱۵. برای نمونه، نک: اسماعیل بن عتبات، المحيط فی اللغة، اول، بیروت، عالم الکتب، ۱۳۱۴هـ ق، ج ۳، ص ۱۸۱.
۱۶. برای نمونه، نک: عبداللطیف عبید و...، المحيط فی معجم اللغة العربیة، دوم، بیروت، نشر المحيط، ۱۹۹۴م، ج ۱، ص ۳۲.
۱۷. تجربه علمی از میان برداشتن مرزها میان دو آلمان شرقی و غربی و نشستن سرزمین واحد آلمان به جای آنها و نیز گفت‌وگو درباره ایجاد کشور واحد کره به جای دو کره شمالی و کره جنوبی، مصداقهای زنده این معنای «اتحاد»ند.
۱۸. برای نمونه، نک: عبداللطیف عبید و...، پیشین و سعید خوری شرتونی، اقرب الموارد، اول، تهران و قم، دارالاسوه، ۱۳۷۳هـ ش، ج ۵، ص ۷۳۰.
۱۹. برای نمونه، نک: سعید خوری شرتونی، همان و زمخشری، اساس البلاغه، بی‌جا، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا، ص ۴۹۳. گفتنی است، ایجاد اتحادیهایی با نام «بیمان ورشو» و «بیمان ناتو»، مصداقهای عینی و عملی این معنای «اتحاد» به شمار می‌روند.
۲۰. نک: عبداللطیف عبید و...، پیشین.
۲۱. برای آگاهی از یک نمونه این‌گونه دست گل به آب دادن و گردن زده شدن یک مسلمان سنی مذهب در کنار بزرگداشت چند مسیحی به دست پادشاهان جهل و تمصب صفوی، ر.ک: هاشمی رفسنجانی، امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، بی‌جا، تهران، مؤسسه انتشارات فراهانی، ۱۳۴۶هـ ش، ص ۲۴۵-۲۵۰ و ۲۵۳-۲۵۷.
۲۲. به زبان ساده و حکیمانانه عرف عام:
- اگر دانی که نان دادن صوابه
خودت بخور که بفنادت خرابه!
۲۳. در همه این موارد مراد، نویسنده کتابی با آن همه ویژگی (!)، از «شناسی»، همان «شناختی» است!
۲۴. همان.
۲۵. همان.
۲۶. همان.
۲۷. همان.
۲۸. این ویژگی را اصلاً جدی نگیرید و منتظر ادامه مطلب باشید!
۲۹. علامت نقطه‌چین که نویسنده و «مرجع عالیقدر جهان تشیع» آن را نوشته یا سفارش کرده‌اند، بیانگر آن است که دیگر ویژگیهای نامحدود و پایان‌ناپذیر این کتاب را باید خودتان زحمت کشیده، پیدا کنید!
۳۰. جویباری، حقیقت وحدت در دین و...، اول، قم، دفتر معظم له (!)، ۱۳۸۲هـ ش، ص ۳.
۳۱. همان، ص ۷.
۳۲. همان.
۳۳. همان.
۳۴. همان، ص ۸.
۳۵. همان.
۳۶. همان، ص ۱۰.
۳۷. همان، ص ۱۱.
۳۸. همان، ص ۱۲.
۳۹. همان، ص ۱۳.
۴۰. همان، ص ۱۴.
۴۱. همان، ص ۱۵.
۴۲. همان، ص ۱۶. ظاهراً «معظم له»! هنوز در جریان فروپاشی مرحوم کشور شوروی، قرار نگرفته‌اند!

۳۳. همان، ص ۱۷.
۴۴. همان.
۴۵. همان.
۴۶. همان، ص ۸.
۴۷. همان.
۴۸. همان، ص ۲۶.
۴۹. همان، ص ۷۸ و ۱۰۸.
۵۰. همان، ص ۷۸، ۱۱۴ و ۱۱۶.
۵۱. همان، در جاهای متعدد.
۵۲. همان، ص ۱۳۷-۱۴۸.
۵۳. همان، ص ۱۴۹-۱۵۰.
۵۴. این بخش از پاسخ «معظم له» (!)، بسیار روزآمد و هوشمندانه بوده، با پخش سریال «کمریندها را ببندیم» نیز هماهنگ است!!
۵۵. جویباری، پیشین، ص ۱۷۷.
۵۶. همان، ص ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۴۵، ۴۶ و ...
۵۷. همان، ص ۷۸.
۵۸. برای نمونه، نک: همان، ص ۷۱-۷۲.
۵۹. همان، ص ۱۶۷-۱۶۸.
۶۰. همان، ص ۱۰۸.
۶۱. همان.
۶۲. همان، ص ۲۲.
۶۳. همان.
۶۴. عبارت، به لحاظ نگارش و ویرایش، نارساست.
۶۵. همان، ص ۷۰.
۶۶. همان، ص ۷۱-۷۲.
۶۷. همان، ص ۷۳-۷۴.
۶۸. همان، ص ۷۵-۷۶.
۶۹. این هم هدیه «مرجع عالیقدر جهان تشیع» به انسانها، پس از لطف عمیقی که درباره اهل سنت داشته‌اند!!
۷۰. جویباری، پیشین، ص ۱۶۱.
۷۱. همان، ص ۱۶۲.
۷۲. همان، ص ۱۵۶.
۷۳. همان، ص ۱۶۳.
۷۴. نک: حسین عزیزی، پرویز رستگار و یوسف بیات، راویان مشترک، اول، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۰هـ ش، ج ۱، ص ۳۶.
۷۵. همان.
۷۶. همان، ص ۴۷.
۷۷. شماره ۷۵، ص ۴۴-۶۰.
۷۸. حسین عزیزی، پرویز رستگار و یوسف بیات، پیشین، ص ۹۵.
۷۹. همان.
۸۰. برای نمونه، نک: همان، ص ۸۲.

- ۸۱ همان، ص ۱۲۲.
- ۸۲ برای نمونه، نک: همان، ص ۱۲۱-۱۲۳.
- ۸۳ جلال‌الدین سیوطی، تدریب الراوی، سوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹هـ ق، ج ۲، ص ۲۰۷ و کرمانی، شرح صحیح البخاری، دوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۱هـ ق، ج ۱، ص ۳۳ (تقریب نووی).
- ۸۴ آینه پژوهش، شماره ۷۵، ص ۴۴-۶۰.
- ۸۵ همان، ص ۵۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی